

نگاهی به مکتب‌خانه در ایران

محمد رضا قنبری^۱

چکیده

مکتب‌خانه یکی از ابتدایی‌ترین اشکال آموزش در دوره قاجار و پس از آن تا سال‌های متأخر به حساب می‌آمد و آموزش در سطوح پایین را برعهده داشت. از دیگر وظایف آموزشی مکتب‌خانه، آموزش قرائت قرآن به طور عام و در مراحل پیشرفته کتاب‌های دیگر بود. این نوشته درصدد شفاف‌سازی نحوه آموزش و مراحل آن، منابع آموزشی و ویژگی‌های معلمان است. بررسی کارکرد، تأثیر مکتب‌خانه‌ها و جایگاه آن در نظام آموزشی با توجه به سیر تحولی آن از دیگر اهداف این مقاله است. روش تحقیق در این مقاله، اسنادی (کتابخانه‌ای) است.

کلید واژه‌ها: مکتب، مکتب‌خانه، مکتب‌دار

مقدمه

آموزش و پرورش به عنوان یکی از اساسی‌ترین ارکان انتقال فرهنگ و تمدن از

۱. کارشناس ارشد تاریخ (mreza Ghanbari@ yahoo.com)

نسلی به نسل دیگر محسوب می‌گردد و قدمتی همپای عمر بشر دارد. آموزش در میان ایرانیان طی دوره‌های مختلف تاریخ، دگرگونی‌هایی را پشت سر گذاشته است. بدیهی است که ارتباط تعلیم و تربیت با اماکن آموزشی ارتباطی عمیق و غیر قابل انکار است. طی دوره اسلامی، «ایران» یکی از بزرگ‌ترین مراکز علم‌آموزی بوده است و عمده‌ترین نمود آن مراکز، مدارس بودند. از قدیم‌الایام مراکز آموزشی در ایران، با علوم مختلف در ارتباط بودند. «جندی‌شاپور» در ایران که قدمتش به سه قرن پیش از اسلام می‌رسد، همچون دانشگاهی بزرگ آثار خود را به دنیای اسلام منتقل نمود و تا مدت‌ها پس از تشکیل دولت عباسی مورد توجه بود. بزرگ‌ترین پزشکان و دانشمندان آن ایرانی بودند و حرفه پزشکی نیز خدمت به هم‌نوع را وارد دنیای اسلام کرد.

پس از ورود اسلام به ایران، مساجد نخستین آموزشگاه‌های ایران اسلامی بودند. علاوه بر آن، مراکز آموزشی بزرگ دنیای اسلام مانند بیت‌الحکمه نیز به تعلیم و تربیت دانشمندان و عالمان ایرانی پرداخت. در دوره سلجوقیان با تأسیس نظامیه، آموزش شکل رسمی و دولتی به خود گرفت. مدارس نظامیه را می‌توان سرآغاز تأسیس مدارس دولتی دانست که در تدریس از استادان صاحب‌نام زیادی بهره‌گرفت و شاگردان حاذقی تربیت کرد. تأسیس مدارس در اغلب نقاط دنیای اسلام و پس از آن، مراکز علمی - تخصصی نظیر رصدخانه‌ها بازتاب تأسیس نظامیه‌ها بود. مراکز آموزشی به موارد فوق منحصر نبود، بلکه خانقاه‌ها نیز عهده‌دار آموزش سیر و سلوک عرفانی بودند. مدارس مذهبی در اغلب شهرهای مذهبی نظیر قم و نجف مستقر و وابسته به مراجع تقلید بودند و اداره آنها برعهده مراجع بود و طلاب علوم دینی با حضور در این مدرسه‌ها، احکام شریعت را آموزش می‌دیدند.

از دیگر مراکز آموزشی در قرون متأخر، به‌ویژه دوره «قاجاریه» مکتب‌خانه‌ها بودند. مکتب‌خانه‌ها آموزشگاه‌های همگانی اما سازمان‌نیافته‌ای بودند که تعلیم کودکان در سطوح ابتدایی و بسیار پایین به طور عام و آموزش قرآن را به طور ویژه عهده‌دار بودند. توجه به دانش و آموزش، از دوره‌های باستان در ایران‌زمین وجود داشت. پس از ورود اسلام و توصیه دین آسمانی بر لزوم علم‌اندوزی، برخلاف اینکه آموزش در

سطوح پایین، متصدی حکومتی و پشتوانه قوی مالی نداشت، اما همت مسلمانان به این امر آنان را به تشکیل واحدهای کوچک و پراکنده آموزشی در قالب مکتب‌خانه با هزینه شخصی واداشت. سیاح انگلیسی که در اوایل دوره قاجاریه به ایران آمده بود، وضعیت فوق را چنین توصیف می‌کند: «هیچ‌گونه مدارس ملی در ایران نیست. در تمام شهرها و روستاها، ملاها یا روحانیون هستند که کودکان را تعلیم می‌دهند، ولی چگونگی انجام این کار بین آنها و اولیای اطفالی که تعلیم می‌گیرند، هماهنگ می‌شود». (نگاه کنید به: واتسن، ۱۳۴۸).

مکتب‌خانه در ساده‌ترین تعریف، مکانی بود که در آن کودکان به یادگیری درس و سواد می‌نشستند و زن یا مردی به نام «ملا باجی» و «ملا مکتب‌دار» در قبال دریافت اجرت ماهانه‌ای، فرزندان خردسال افراد را سرپرستی نموده و به آنان سواد می‌آموختند. درباره ویژگی‌های محل تحصیل یا مکتب نیز تقریباً در تمام منابع توافق رأی وجود دارد. «سوسمارالدوله» مکتب را عبارت از دکانی می‌داند که «هرکس از هر کاری درمانده و رانده می‌شد، در سر کوچه عده‌ای بچه را میان گرد و خاک و زباله و بخار و دود جمع می‌کرد و به آنها تعلیم می‌داد» (رضازاده ملک، ۱۳۴۵: ۱۲۳).

زین‌العابدین مراغه‌ای نیز در کتاب «سیاحت‌نامه ابراهیم بیک» به انتقاد از اوضاع نامطلوب و تأسف بار اجتماعی آن زمان ایران پرداخته است. او از تنها مکتب در شهر شاهرود بازدید کرد و از آن به عنوان جایی نام برد که حدوداً سی ذرع طول و ده ذرع عرض داشت و شاگردان آن برخی روی خاک، بعضی بر روی نم‌پاره، چند نفر هم بر روی حصیر و جمعی بر روی پارچه گلیمی برای تعلیم نشسته‌اند (مراغه‌ای، ۱۳۵۳: ۴۴). برخی نیز فرش مکتب‌خانه را این‌گونه توصیف کرده‌اند: «یک دست نم‌با یک میان‌فرش قالی و یک پتو کرمانی گلی رنگ تا کرده برای جایگاه ملا و پستی آخوند هم رختخواب خودش... در چادر شب پیچیده...» (مستوفی، ۱۳۴۴: ۲۱۸ - ۲۱۵). البته کسانی نیز به دلیل دید خاصشان مکتب را چنین توصیف کرده‌اند و آن را دخمه‌ای می‌دانند که فقط اسم آن مکتب (محل تحصیل) است ولی با این منظور هیچ مناسبتی ندارد (طبری، ۹۴ - ۸۹، ۱۰۵ - ۹۹، ۱۲۹ - ۱۲۶). مکتب‌خانه‌ها معمولاً در دکان‌ها و

اتاق‌های داخل گذرها و بالاخانه‌های مشرف به کوچه و اتاق‌های جلوی هشتی خانه‌ها و مکان‌های پرت و دور افتاده تشکیل می‌شدند. در مناطقی نیز مکتب، زیرزمینی بود که چند پله می‌خورد تا به داخل آن می‌رسید (ارفع، ۱۳۴۵: ۸۰).

نویسنده کتاب «از ماست که بر ماست» مکتب‌خانه را دکانی توصیف می‌کند که «معلمی... در صدر آن قرار می‌گرفت و شاگردان دور دکان بر زمین می‌نشستند» (بزرگ امید، ۱۳۶۲: ۲۹). جان جی ویشارد مکتب‌های گوشه و کنار ایران را نامطلوب توصیف می‌کند و می‌نویسد که این مدرسه‌ها گاه حتی اتاق‌های بی‌سقف دارند (جی ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۲). البته باید گفت این سخن نمی‌تواند درست باشد، زیرا اگر یک چهار دیواری فاقد سقف باشد، اطلاق نام اتاق به آن صحیح نیست. در مجموع باید گفت مکتب‌خانه‌ها در اتاقی کوچک یا بزرگ دایر می‌شد و در زیر این اتاق گاهی زیرزمین یا سردابی هم وجود داشت که معلم یا آخوند مکتب‌خانه، برای تنبیه و مجازات، شاگردان بازی‌گوش و تنبل را در آن محل، چند ساعتی زندانی می‌کرد. این مکان‌ها در اصطلاح مکتب‌دارها به «سیاه‌چال» معروف بود (نجمی، ۱۳۶۸: ۱۹۶-۱۹۵). علاوه بر مکان‌های فوق که بیشتر شخصی و خصوصی بودند، در اماکن عمومی نظیر مسجد (بهرامی، ۱۳۴۴: ۱۶) و یا درون مهمانخانه‌ها نیز مکتب تشکیل می‌شد (ظهیرالدوله، ۱۳۷۱: ۳۷۶-۳۷۵).

در مکتب‌خانه‌های آن عصر، همانند مدارس امروزی وسایل ویژه‌ای وجود داشت. عمده‌ترین وسایل مکتب‌خانه عبارت بود از: «یک دست نمد، یک فرش قالی و گاهی حصیر و بوریا. محل قرار گرفتن ملا و یا معلم مکتب‌خانه، بالای مکتب‌خانه بود که بر روی آن پتوی کرمانی گلی رنگ می‌انداختند و یک پشته هم بر روی دیوار تکیه داشت که رختخواب معلم بود و آن را در چادرشب قمی می‌پیچیدند. مکتب‌خانه‌ها در زمستان با یک منقل پر از زغال، گرم می‌شد و تابستان‌ها هم گاه مکتب‌خانه تعطیل نبود و در زیرزمین تشکیل می‌گردید» (نجمی، ۱۳۶۸: ۱۹۵-۱۹۶).

در مکتب‌خانه برای نشستن بچه‌ها، میز و صندلی وجود نداشت و آنان بر روی زیراندازهایی مثل قالیچه، پادری، تکه قالی، گلیم، نمد، حصیر، دستمال (زیراندازهایی

که مطابق وسع خانواده به همراه می‌آوردند) می‌نشستند. آبخوری هر یک، کوزه سفالی کوچکی بود که هر صبح آن را پر از آب می‌کردند و با خود به مکتب‌خانه می‌آوردند. زمستان‌ها نیز، منقل کوچک آتش به همراه داشتند فرش مکتب‌خانه زیراندازهای تکه‌پارچه بچه‌ها بود و کف آن از آجر یا کاهگل پوشیده شده بود. تابستان‌ها بچه‌ها برای خنک شدن روی آن را آب‌پاشی می‌کردند. مکتب‌خانه‌ها (دکان یا اتاق) مستراح نداشتند، بنابراین کودکان برای رفع حاجت یا به خانه‌های خود برمی‌گشتند و یا اگر مسجد و مستراح عمومی‌ای در نزدیکی مکتب بود، به آنجا می‌رفتند.

اغلب مواقع سر و صدای بچه‌ها، به‌ویژه هنگام تمرین و درس به اندازه‌ای بود که ساکنان اطراف را اذیت می‌نمود (شهری، ۱۳۶۹: ۴۴۸ - ۴۴۷). بچه‌ها هر روز صبح به مکتب می‌رفتند و تا غروب آنجا بودند (بروگش، ۱۳۶۷: ۱۸۱ - ۱۸۰). ابزار و وسایل آموزش مورد استفاده در مکتب‌خانه نیز بسیار ساده و ابتدایی بود. «در مکتب‌خانه‌ها و مدارس قدیمی تهران و شهرهای دیگر، از قلم‌نی و دوات و مرکب استفاده می‌کردند و وسیله‌ای که داخل آن هم قلم‌های نی در ابعاد و اندازه‌های مختلف جای می‌گرفت و هم دوات و مرکب داشت، قلمدان بود که از چوب آبنوس ساخته می‌شد و معمولاً بر روی آن نقش و نگار جالبی ترسیم می‌کردند. داخل دوات‌ها رشته‌هایی از نخ و یا مو قرار داشت تا هم مرکب را تازه نگاه دارد و هم مانع از ریخته شدن مرکب گردد. قبل از متداول شدن کاغذ در مدارس، بر روی لوح سنگی مشق می‌نوشتند و بعد آن را با آب دهان پاک می‌کردند تا مشق جدیدی بر روی آن بنویسند. کلمات و جملات غلط را با زبان و از طریق لیسیدن پاک می‌کردند. وقتی کاغذ در مدارس معمول گردید باز هم از قلم نی استفاده می‌شد ولی در این اواخر «قلم فرانسه» متداول گردید. (نجمی ۱۳۶۸: ۱۴۲ - ۱۴۱).

سن ورود به مکتب

تحصیل در مکتب محدودیت سنی نداشت، چنان که گفته شده است: «شاگرد چهار ساله با محصل چهارده ساله زانو به زانوی یکدیگر روی حصیر» می‌نشستند (فخرایی، ۱۳۵۳: ۴۸).

برخی با اشاره به اینکه سن مطلوب شروع مکتب می‌توانست شش یا ده سالگی باشد، این آزادی سن شروع تحصیل، به نوعی مزیت برای کودکان و جوانان آن روز محسوب می‌شد و با ساختار زندگی اجتماعی و اقتصادی آنان مغایرت نداشت، زیرا «فلسفه به مکتب رفتن سوادآموزی بود و بنابراین اصل، مکتب به کودک می‌آموخت که: هر وقت توانستی تو را می‌پذیریم، زیرا برای علم‌اندوزی هیچ وقت دیر نیست. هیچ عاملی نوجوان را از باسواد شدن نمی‌تواند محروم کند» (شریعتی، بی‌تا: ۳ - ۲).

سیاح غربی که از ایران بازدید داشته، در توصیف مدارس شهرها و روستاها که تحت نظر ملاها اداره می‌شدند، سن پسرها را نامشخص ذکر کرده است، اما برای حضور دختران در کلاس مکتب‌دار مرد، محدودیت وجود داشت. وی می‌نویسد که «دخترها تا سن هفت سالگی می‌توانند در کلاس درس ملا حاضر شوند. پس از آن باید در منزل در نزد زنان به تحصیل خود ادامه دهند» (واتسن، ۱۳۴۸: ۱۱). زین العابدین مراغه‌ای نیز از وجود سه مکتب در شاهرود نام می‌برد که پس از دادن یک عباسی (رشوه) توانست از مکتب‌خانه واقع در بازار نجاران بازدید کند. او می‌نویسد که در این مکتب «زیاده بر یک صد نفر اطفال معصوم» جمع شده بودند (مراغه‌ای، ۱۳۵۳: ۴۴). در اینجا کاربرد واژه اطفال، سن پایین شاگردان مکتب را مورد تأکید قرار می‌دهد.

در نتیجه می‌توان گفت با توجه به اینکه عده‌ای دیگر نیز، شاگردان مکتب‌خانه را کودک نوشته‌اند یا مشخصاً به اعدادی اشاره کرده‌اند (رضازاده ملک، ۱۳۴۵: ۱۲۳) که دال بر نبود محدودیت سنی است. می‌توان گفت که سن شروع تحصیل در مکتب برای پسرها حدود شش تا ده سالگی و برای دخترها شش تا هفت یا هشت سالگی بوده است. برخی از پسرها می‌توانستند در صورت تمایل به مدرسه طلاب بروند و از این رو مکتب، مقدمه ورود به مدرسه طلاب بوده است.

معلمان مکتب‌خانه

ملای مکتب‌دار، امور مکتب‌خانه را برعهده داشت. «ملا باجی» هم زنی به ظاهر شایسته و با چارقد بود. این دو نفر با تلخی و خشونت با بچه‌ها برخورد می‌کردند تا

بچه‌ها از آنها حساب ببرند. هر دو ملا، ابزاری برای کار داشتند که عبارت بودند از میز چهارپایه کوتاهی که جلو آنها قرار می‌گرفت، قلمدانی که چند قلم نی ریز و درشت و یک دوات لیمه‌ای در آن بود، چوب - فلک و عصا و چند چوب کوتاه و بلند و چند ترکه تازه برای کتک زدن بر روی آن قرار داشت. عصای مکتب‌دار برای آن بود که اطفال خاطی را با خم سر آن که به گردنشان می‌افکند، به سوی خود بکشد. چوب بلند نیز برای کتک زدن افراد دورتر و چوب کوتاه و کوتاه‌ترش برای بچه‌های نزدیک و نزدیک‌تر بکار می‌رفت. چوب فلک برای شاگردانی بود که تکالیفشان را انجام نداده بودند و چنین قصوری قابل گذشت نبود. از مکتب‌خانه صدای ملا بلند می‌شد که دائماً در حال امر و نهی به شاگردان بود (نجمی، ۱۳۶۸: ۱۴۲ - ۱۴۱).

مکتب‌دارها اکثراً سواد چندانی نداشتند و نه تنها عده‌ای از آنان، مدرسه طلاب ندیده بودند بلکه حتی به زحمت مکتب را تمام کرده بودند. اینها اعم از ملا یا ملاماجی، میرزا یا پیرمرد معمم یا میرزا باجی، عهده‌دار تدریس کودکان و نوجوانان بودند (ناطق، ۱۳۷۵: ۲۹) و با تکیه بر زور و تهدید می‌خواستند آنچه را خودشان و جامعه روز دانش تلقی می‌کرد، به شاگردان انتقال دهند. مکتب‌داری موفق‌تر بود که بی‌رحم‌تر باشد و بتواند چوب بزند (شهری، ۱۳۶۹: ۴۴۸ - ۴۴۷). یکی از وسایل تنبیه و مجازات بچه‌های بازیگوش، متمرّد و تنبل چوب و فلک بود که به دستور معلم، شاگرد تنبل را روی زمین می‌خوابانند و پاهایش را در تسمه فلک می‌گذاشتند. آنگاه دو نفر شاگرد مکتب‌خانه، دو طرف فلک را می‌گرفتند و فراش هم با ترکه‌های آلبالو که غالباً آنها را در آب خوابانیده بودند، شروع به زدن به روی لاله‌های گوش و لای انگشتان می‌کردند (نجمی، ۱۳۶۸: ۱۴۲ - ۱۴۱).

البته این تمهیدات چندان در نظم و یادگیری درس بچه‌ها تأثیر نداشت و غالباً خود مکتب‌دارها هم، چندان علاقه‌ای به بحث و درس نشان نمی‌دادند. ظهیرالدوله که با مظفرالدین شاه به فرنگستان سفر کرده، در سفرنامه خود چنین نوشته است:

«رسیدیم به مهمان‌خانه ینگی امام، تا اسب عوض می‌کردند، پیاده شدم که قدری راه رفته باشم. در درون مهمان‌خانه هیاهوی بسیاری شنیدم. از آنکه اسب به کالسکه

می بست، تجسس کردم. گفت: در مهمانخانه بچه‌ها درس می خوانند. به حیاط رفتم و در یکی از اتاق‌های دوره در بسته بود. باز کردم دیدم سیزده، چهارده نفر بچه با لباس‌های پاره پاره هر کدام قرآن پاره‌ای نیز در جلوشان گذارده‌اند و به سقف اتاق نگاه می کنند و گاهی لگد به هم می زنند و بدون آن که کلمه‌ای ادا کنند، فریاد می کشند. سرم را از در داخل کردم دیدم معلمشان هم یک عبا‌ی پاره سرش کشیده، گوشه اتاق با این همه قیل و قال خوابیده است. ظهیرالاعیان را گفتم، وارد اتاق شده بیدارش کرد. سرش را از زیر عبا درآورد پیرمردی ریش توپی بود. با شب کلاه ماهوت پاره پاره زیر پوست اما چه پوستی! ظهیرالاعیان با او صحبت کرد. پرسید: جناب ملا بچه‌ها را چند وقته درس می دهی؟ گفت من خوب جوری درس می دهم، خیلی زود با سوادشان می کنم. گفت: خوب آخر چند وقته؟ گفت: اگر ذهنشان کند نباشد و بازیگوش نباشند و هر روز مویز بخورند و پنیر هیچ نخورند و آن طوری که من می گویم درسشان را پس دهند، دوازده، سیزده ماهه عمّ يتسائلون را تمام می کنند. من از روی تعجب پرسیدم: سیزده ماهه؟ قدری مکث کرد، گفت: بله در چهارده و پانزده ماه مثل آب سوره نبأ را روان می شوند. بی تأمل به یکی از بچه‌ها اشاره کرد و گفت: همین را که می بینید الان پنج ماه تمام است که پیش من درس می خواند حمد و سوره را مثل بلبل می خواند و گفت بخوان پسر، پسر غرغرنکان گریه کرد، ما هم بی اختیار خندیدیم (ظهیرالدوله، ۱۳۷۱: ۳۷۶ - ۳۷۵).

در سیاحتنامه «ابراهیم بیک» میزان سواد مکتب‌دار، تا آن حد پایین توصیف شده که به صاحب سفرنامه گفته است «آمریکا باید نزدیک سلماس باشد» و نیز در پاسخ این راهنمایی که به او گفته شد باید «به اطفال از جغرافی و هندسه نیز درس بدهید» پرسیده است «هندسه کدام است» و چون از او خواسته شد یک هزار و دویست و سی و چهار را به عدد بنویسد، نوشت: «۱۰۰۰۲۰۰۳۰۴» (مراغه‌ای، ۱۳۵۳: ۴۵).

علاوه بر مکتب‌دار، در مکتب‌های بزرگ‌تر که تعداد بیشتری شاگرد داشت یک یا چند نفر به مکتب‌دار کمک می کردند تا اگر در بین اعضای خانواده فرد باسوادى نداشتند، به صورت روزمزدی یا در ازای نوعی پرداخت نقدی یا جنسی، شخص یا

اشخاصی را اجیر می‌کرده، ولی کار وی تدریس نبوده بلکه فراش مکتب بوده که «کارش علاوه بر نظافت مکتب‌خانه، مأمور آوردن و یا جلب بعضی کودکان بازیگوش که از رفتن به مکتب‌خانه طفره می‌رفتند بود» (نجمی، ۱۲۶۸: ۱۹۶). اما برای تدریس، مکتب‌دار در اتاق فردی را به عنوان «خلیفه» انتخاب می‌کرد.

خلیفه شاگردی تیزهوش بود که تعالیم مدرس را سریع‌تر یاد می‌گرفت و به نوبه خود آن را به دیگران تعلیم می‌داد. بنابراین می‌توان گفت خلیفه نوعی «کمک معلم» بوده که دروس مکتب‌دار را با زبان کودکان‌اش که برای شاگردان ساده‌تر و قابل فهم نیز بوده - دوباره بیان می‌کرد و در عین حال نقش مبصر یا ارشد امروزی را هم داشته است.

از دیگر مشاغل مهم در مکتب‌خانه «معید» بود. معید کسی بود که در کنار مدرس می‌نشست و درس‌های او را برای شاگردانی که نفهمیده بودند یا به نوعی احتیاج به تکرار داشتند، بازگو می‌کرد و گاهی در موقع لزوم به تدریس نیز می‌پرداخت. معید از آن گذشته به کار طلاب و معلمان نیز رسیدگی می‌کرد.

دروس آموزشی در مکتب‌خانه

پدر و مکتب‌دار با موافقت یکدیگر برنامه تدریس در مکتب‌خانه را تعیین می‌کردند (واتسن، ۱۳۴۸: ۱). آموزش در مکتب‌خانه‌ها معمولاً از یادگیری حروف الفبا و روخوانی قرآن فراتر نمی‌رفت و این حد نهایی دانش‌آموزی در مکتب‌خانه بود (حامدی، ۱۳۷۱: ۴۴). البته گاه برخی کتب ادبی فارسی و متون مذهبی نیز تدریس می‌شد. فراگیری خواندن و نوشتن در مکتب‌خانه‌ها با رسم و رسوم خاص و جالبی همراه بود. مثلاً در پاره‌ای از مکتب‌خانه‌ها رسم بود که در نخستین روز درس، برای مکتب‌دار شیرینی ببرند. مکتب‌دار، نخست الفبا و هجی کردن را به کودک می‌آموخت. روش آموختن این چنین بود که مکتب‌دار از حروف «الف» تا «ی» را به نشانه صفتی یاد می‌کردند، مثلاً می‌گفت: (الف) هیچی ندارد، (ب) یکی به زیر دارد، (پ) سه تا به زیر دارد، (ت) دو تا به سر دارد، (ج) یکی تو شکم دارد، (ح) هیچی تو شکم ندارد، (و) سر قبلی دارد...

برای یاد دادن زیر، زبر، پیش و مشدّد می‌گفت: الف دو زیر(ا^۱)، دو پیش، دو زیر و شاگردان باید آنچه را که مکتب‌دار می‌گفت با آوای بلند تکرار می‌کردند. پس از آموزش حروف الفبا و ابجد، شاگرد باید یک کله قند یا چیزی مانند آن برای مکتب‌دار می‌برد. آن‌گاه با دیدن ساعت سعد و خوش، آموزش جزء سی قرآن آغاز می‌گردید، یعنی از سوره «عم یتسائلون» تا پایان قرآن را به شاگردان می‌آموختند و آن را چند بار دوره می‌کردند. چون به سوره «یس» می‌رسیدند، ملای مکتب‌دار به شاگرد می‌گفت به یاسین رسیدیم، شیرینی بیاور تا درس بدهم. شاگرد نیز متناسب با توان مالی خانواده‌اش چیزی برای مکتب‌دار می‌آورد و درس دنبال می‌شد. تا به «عم یتسائلون» برسند. بار دیگر شاگرد می‌بایست برای مکتب‌دار شیرینی بیاورد و باز درس دنبال می‌شد تا به سوره «ویل لکل همزة لمزة» برسند. در این هنگام مکتب‌دار طلب مهمانی می‌کرد. پدر بچه، مکتب‌دار را به خانه می‌خواند و از او پذیرایی می‌کرد. چند روز پس از آن نیز جشن ختم قرآن می‌گرفت و به مکتب‌دار و بچه‌های مکتب سور می‌داد. همراه خواندن قرآن یا پس از آن، خواندن یک کتاب فارسی را نیز به بچه می‌آموختند. پس از آن هنگام آموختن خط و نوشتن فرا می‌رسید و این زمان، کودک معمولاً ۸ یا ۹ سال داشت (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۸۰ - ۷۸).

از مهم‌ترین دروس آموزشی، قرآن و تفسیر بود که علاوه بر مکتب‌خانه، در مساجد و اماکن عمومی نیز توسط روحانیون به مردم آموخته می‌شد (اعظام الوزراء، ۱۳۴۹: ۵۷۷). روزهای جمعه مکتب‌دار یا روحانی مسجد در برخی مساجد برای مردم قرآن می‌خواند و تفسیر می‌کرد. افزون بر آن، علوم شرعی نیز برای هر کس که مایل بود، بیان می‌شد و گاهی برای این کار از وجوه موقوفات مسجد موجب می‌گرفتند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۹۰).

به طور کلی در مکتب‌خانه‌های پسرانه، قرائت قرآن، آموزش خط فارسی، حساب و ضرب ارقام و غیره تعلیم داده می‌شد. زمانی که کودک توانایی خود را در قرائت همه سوره‌های قرآن نشان می‌داد، سرپرست مکتب هدیه‌ای از پدر طفل دریافت می‌کرد.

مطالبی که نوجوان می‌آموخت و مقدار اطلاعات اندکی که معلم روستا به وی تعلیم می‌داد، بسیار ناچیز بود و بدین ترتیب تعلیم و تربیت ابتدایی در ایران، در سطوح پایین قرار داشت و کسی که خواندن و نوشتن می‌دانست، به نشانه سواد داشتن عنوان «میرزا» را در جلو نام خود می‌گذاشت (واتسن ۱۳۴۸: ۱).

شیوه فراگیری در مکتب‌خانه چنین بود، ابتدا شاگرد یکی دو هفته به صورت مستمع آزاد در مکتب می‌نشست تا با محیط آشنا شود، پس از آن به همراه دیگران شروع به خواندن «الفبا» می‌کرد، تا کم‌کم به او سرمشقی داده شود. در سال اول الفبا، صداها، قرائت و نوشتن حروف و بعضی کلمات دو یا سه حرفی را می‌آموخت. در سال دوم «عم یتسألون» و در سال سوم، گلستان سعدی آموزش داده می‌شد، یعنی دروس مکتب از یادگیری قرآن و گلستان سعدی فراتر نمی‌رفت و چنان‌که کودک یا بزرگسال، این دو را فرا می‌گرفتند، با سواد تلقی می‌شدند (شهری، ۱۳۶۹: ۴۴۸ - ۴۴۷).

یادگیری دروسی که در مکتب‌خانه تدریس می‌شد، چندان دشوار نبود. مواد درسی عبارت بودند از مختصر سواد خواندن و نوشتن و دانستن احکام مقدماتی شرع و حفظ کردن چند سوره قرآن. ساعات تدریس در مکتب‌خانه متغیر بود. در بعضی گزارش‌ها روزی پنج ساعت ذکر شده است (بروگش، ۱۳۶۷: ۱۸۱ - ۱۸۰). البته در برخی منابع نیز، مدت زمان آن را از بامداد تا غروب نوشته‌اند (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۸۰ - ۷۸). شیوه تدریس در مکتب‌خانه‌ها تقریباً یکسان بود. در یادگیری حروف الفبا، تأکید ملاحظاتی مکتب‌خانه، بر روی صدای حروف بود؛ یعنی فتحه، کسره، ضمه، تشدید، مد یا مده، تنوین یا زیر و زبر و پیش و الف و الفاء، بالا و پایین و کلاه و نون دو صدا بود و آن را پایه سوادآموزی می‌دانستند. هریک از مکتب‌دارها، صداها را فوق را به شیوه خاصی تدریس می‌کردند. هر چند این شیوه آموزش هم برای معلم و هم برای شاگرد مشکل و خسته‌کننده بود، اما چنانچه کودک آن را به خوبی فرا می‌گرفت، می‌توانست آنها را با صداها و مختلف هجی نموده و قرائت کند. کودک با آموختن جزء سی قرآن می‌توانست قرآن را بخواند، زیرا جزء سی از سوره‌های کوچک‌تر از آن تشکیل شده بود که بچه‌ها را برای قرائت قرآن آماده می‌کرد. جزء سی در چند ورق و مجلدی نازک

تهیه شده بود تا بچه نترسد و رعب ناتوانی در خواندن قرآن، به او دست ندهد. در واقع اگر کودکی سه چهار ساله می‌توانست کلاس‌های مکتب‌خانه را با موفقیت به آخر برساند، تقریباً در خواندن و نوشتن با سواد شده بود، به ویژه اگر نوشتن و خوشنویسی هم به وی آموزش داده می‌شد و او نیز به خوبی آن را یاد گرفته بود (شهری، ۱۳۶۹: ۴۵۰ - ۴۴۹).

هنگامی که کودک از این مرحله فارغ می‌شد به سطح بالاتر می‌رفت و بعد به آموختن زبان عربی می‌پرداخت. در آن دوره بیشتر به یادگیری زبان عربی و صرف و نحو، ارجح می‌گذاشتند و آن را سرچشمه علوم می‌شمردند (کسروی ۱۳۷۰: ۲۷ - ۲۶). آموزش عربی با صرف و نحو آغاز می‌شد. پس از آن کودک درس‌های دیگری همچون اشتقاق، بیان و نصاب‌الصبيان را یاد می‌گرفت و متعاقب آن با منطق، کلام و سپس علم اصول فقه و درایه الحدیث نیز آشنا می‌شد. هنگامی که در این دروس خیره می‌شد، به اقتضای زمانه، به قرائت حدیث، روایت تفسیر و بحث می‌پرداخت و چون این مراحل را سپری می‌کرد و هنوز طالب پایه‌های بالاتری از علوم بود، به مطالعه کتاب‌های حکمت و فلسفه مشغول می‌شد تا به درجه‌ای می‌رسید که می‌توانست بر کرسی استادی بنشیند (نجفی، ۱۳۶۸: ۱۳۳).

در بعضی مکتب‌خانه‌ها، کودکان ضمن روخوانی قرآن یا پس از اتمام آن، به خواندن کتاب فارسی با کمک مکتب‌دار آغاز می‌کردند. مانند کتاب جودی (کتابی در مدح و ثنای شهیدان کربلا)، خاله سوسکه (داستان قدیمی)، عاق والدین، گلستان سعدی و ترسل (مجموعه‌ای از صنایع ترصیع و جناس و قلب و تشبیه و غیره) و مانند آنها. افزون بر این کتاب‌ها، رساله مرجع تقلید زمان نیز تدریس می‌شد. از دیگر دروس مکتب‌خانه‌ها پس از درس الفبا و قرآن، کتاب سعدی (بویژه گلستان که شامل حکایت‌های زیادی در قالب داستان بود)، جامع عباسی، نصاب (شامل قواعد عربی به صورت نظم)، ترسل (که عبارت بود از نامه‌نگاری و مکاتبه)، ابواب جنان، تاریخ نادر و تاریخ معجم و دیوان‌های شعرا مثل کلیات سعدی، غزلیات حافظ، خمسه نظامی، دیوان سنایی غزنوی، مثنوی معنوی و در برخی موارد خلاصه‌الحساب شیخ بهایی در حساب

و نیز مقداری اصول و ارقام و اعداد برای فهم تقویم آموزش داده می‌شد (حامدی، ۱۳۷۱: ۲۴).

دروسی که در زمینه مذهبی و ادبی تعلیم داده می‌شد در دو سطح بود، ابتدا جامع‌المقدمات که خود شامل چندین کتاب از صرف فارسی، نصاب‌الصبيان، شرح و تعریف عوامل منظومه و غیره بود. پس از جامع‌المقدمات نیز که این کتاب در مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شد: شرح سیوطی، الفیه، شرح نظام، شرح جامی در نحو و صرف و حاشیه ملاعبدالله و شرح شمسیه در منطق و بالاخره معنی و محلول در معانی بیان، گلستان سعدی و کتاب‌های تاریخی از جمله ناسخ‌التواریخ و دیوان شعر شعرای معروف و نامدار (نجمی، ۱۳۶۸: ۱۹۶ - ۱۹۵).

البته این شیوه تدریس، بازده چندانی نداشت و بسیاری از بچه‌ها پس از دوری از درس و مکتب، دروس آموخته و حروف الفبا را فراموش کرده بودند و نمی‌توانستند جملات را مرتب و درست بخوانند، زیرا آموزش جنبه انتزاعی داشت و صرفاً حرف تهجی را به طفل یاد می‌داد. بی‌آنکه در ترکیب کلمات با صداها حتی خود آموزگاران مکاتب، قاعده‌ای داشته باشند چه رسد که آن را به شاگردان نیز بیاموزند (مستشارالدوله، ۱۳۶۱: ۱۴).

در پایان این گفتار، خاطره جالبی از «احمد کسروی» درباره شیوه‌های سنتی تدریس، نقل می‌شود: «مکتبی که مرا به آن سپردند، تنها قرآن خواندن را یاد دادی، آخوند آن، سواد دیگری نمی‌داشت و چون ترک زبان بود از زبان فارسی جز اندکی نمی‌دانست. چیزی را که نیکو توانستی و هنر او شمرده شدی، چوب زدن بودی، مردم نیز بیش از همه، این را خواستندی و تربیت بچه را جز در سایه چوب‌خوردن ندانستندی. بیشتر شاگردان ۶ یا ۷ ساله آمدندی و تنها قرآن را خواندندی. برخی نیز، کتاب گلستان و جامع عباسی و نصاب و مانند اینها گذاشتندی ولی کمتر فهمیدندی و آخوند به دشواری درس دادن توانستندی» (کسروی، ۱۳۷۰: ۲۷ - ۲۶).

تشویق و تنبیه

از جمله کارهای مهمی که معلمان مکتب ضمن تدریس انجام می‌دادند، تنبیه‌های سخت بود. ترساندن کودک با انداختن او در سیاه‌چالی که دو عقرب در آن خانه کرده‌اند و حتی در بعضی از مکتب‌خانه‌های دخترانه، نیشگون گرفتن تن بچه‌ها طوری که جای آن کبود و سیاه می‌شد و سوزن زدن به پشت دست‌های آنها از آن جمله بود (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۸۳). تنبیه کودک ظاهراً برای تربیت او بود، اگر کودکی بی‌چیز و فقیر بود، بیشتر تنبیه می‌شد و اگر مکتب‌دار از کسی دل‌پری داشت و پیشامد ناخوشایندی برایش رخ می‌داد، بچه‌ها بیشتر از هر روز کتک می‌خوردند. از جمله وسایل تنبیه چوب و فلک^۱ بود.

مکتب‌دار قصد داشت با اعمال زور و تهدید، آنچه را که خودش و جامعه، دانش تلقی می‌کرد به شاگردان انتقال دهد. تنبیه به شیوه‌های متفاوتی اعمال می‌شد. از انواع متداول تنبیه، زدن چوب آلبالو بر کف پای شاگرد، دو چوب معمولی و کوتاه و بلند برای زدن به شاگردان که به ترتیب نزدیک و دور به مکتب‌دار نشسته بودند، استفاده از زیرزمین موسوم به سیاه‌چال، نهادن ریگ زیر تشک و نشانیدن شاگرد بر روی آن، گذاشتن مداد بین لاله گوش یا انگشتان و فشار دادن و بدتر از آن وادار ساختن کودکان به آوردن ترکه از خانه بود (نجمی، ۱۳۶۸: ۱۹۶ - ۱۹۵). علاوه بر اینها، روی یک پا ایستادن، ایستادن در آفتاب و حتی نگاه کردن به خورشید، کلاه کاغذی بر سر گذاشتن و پس‌گردنی زدن (نجمی، همان: ۱۸۴)، از دیگر انواع تنبیه بوده ظاهراً به تناسب، همه یا یکی از اینها جزء لاینفک تعلیم و تربیت مکتب‌خانه‌ای بود. البته گاه ممکن بود مکتب‌دار حتی علاوه بر کج خلقی و توهین جزیی، به کودکان فحش هم بدهد (رضازاده، ۱۳۴۵: ۱۲۳).

۱. فلک، چوب درازی بود که در وسط آن طناب یا تکه چرمی را از سوراخ‌هایی گذرانده بودند و پای بچه را در آن می‌گذاشتند و پیچ می‌دادند، طوری که محکم بشود و با چوب دیگری که نرم باشد و نشکند به کف پای او می‌زدند.

چنین به نظر می‌رسد که تنبیه و کتک از واجبات تدریس بود. مکتب‌دار اغلب از طرف پدر و مادر اجازه تنبیه داشت. «پدر و مادر هنگامی که بچه را به مکتب می‌سپردند، معمولاً به مکتب‌دار می‌گفتند: گوشت و پوستش از شما، استخوانش از ما» (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۸۳،۷۰) چوب و فلک همواره در دست مکتب‌دار بود. افزون بر این، یکی دو شلاق هم به دیوار مکتب آویزان بود و چوبی بسیار بلند از درخت آلبالو نیز همیشه در دست داشت. تقریباً هیچ بچه مکتبی نبود که از چوب مکتب‌دار نوش جان نکرده باشد. باور مردم در این باره چنین بود: «چوب آخوند گُله، هرکس نخورد خُله» (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۸۳،۸۲).

در اینجا به خاطره‌ای که دکتر قاسم غنی در کتاب خود آورده است و در حقیقت نمایی از معلم مکتب و زندگی او را ترسیم می‌کند، اشاره می‌کنیم: «خلاصه مردی جدی بود و در کار خود همت داشت، صبح زود می‌آمد، غروب حجره را می‌بست. از خصوصیات شیخ پاکیزگی فوق‌العاده بود. لباس تازه و پاکیزه و اتو خورده می‌پوشید. تشکچه سبک و پاکیزه‌ای داشت که بر آن می‌نشست. منقل پاکیزه‌ای داشت و سماور کوچک ظریف برنجی، یکی دو فنجان بسیار پاکیزه و هر چیز به جای خود مرتب بود. عصرها چای درست می‌کرد و می‌خورد. خودش سیگار می‌پیچید و می‌کشید، قوطی سیگار رشتی خوش‌رنگی داشت و زیر قوطی، سفره کوچکی پهن کرده بود که توتون به بیرون نریزد. حجره بسیار پاکیزه بود. اگر شاگردی هم رعایت نظافت را نمی‌کرد، بسیار آزرده می‌شد. چوبی در جلو داشت، ولی هیچگاه ندیدم به کار ببرد فقط گاهی آن را به حرکت در می‌آورد. این شیخ مکتب‌خانه‌ای دایر کرد. از سبزواری‌ها زنی گرفت و در محله معروف نقاش‌بک، خانه محقری داشت و در آن زندگی می‌کرد.» (غنی، ۱۳۶۱: ۶۱)

مکتب‌خانه‌های ویژه (خانگی)

در ایران مکتب‌خانه‌های ویژه که به صورت خصوصی اداره می‌شد فراوان بود، کیفیت تدریس در آنجا نیز با مکتب‌خانه‌های عمومی متفاوت بود. «هینریش

بروگش» در خاطرات خود تحت عنوان «سفری به دربار سلطان صاحبقران» درباره این نوع مکتب‌خانه‌ها، چنین می‌نویسد: «برای آموزش کودکان و نوجوانان، مکتب‌خانه‌های خصوصی زیادی در محله‌های تهران هست که در آنها آخوندهای مکتب‌دار پسران و زنان مکتب‌دار که غالباً همسران همان مکتب‌دار مرد هستند، دختران را درس می‌دهند» (بروگش، ۱۳۶۷: ۱۸۱-۱۸۰). آوردن معلم‌سرخانه نوعی از آموزش کودکان در ایران و مقدمه‌ای برای تحصیل در مکتب‌خانه‌ها و مدارس بوده است (مشایخی، بی‌تا: ۳). با این حال به نظر می‌رسد، تنها اعیان و ثروتمندان توانایی آن را داشتند که معلمان خصوصی استخدام کنند. این مسئله به‌ویژه مورد توجه و دقت نظر سیاحان خارجی قرار گرفته است.

هانری رنه آلمانی در سفرنامه خود با عنوان «سفرنامه از خراسان تا بختیاری» می‌نویسد: «اعیان و اشراف معمولاً اطفال خود را به مکتب نمی‌فرستند، معلمان و مربیانی را به خانه می‌آوردند تا به تعلیم و تربیت آنها بپردازند» (امیرکبیر، ۱۳۳۵: ۱۵۰). همچنین در کتاب «تاریخ قاجار» در این باره چنین آمده است: «برای پسرهای اعیان، آموزگار سرخانه می‌آوردند. به دختران خواندن و نوشتن و دوختن می‌آموزند و به ندرت موسیقی ایرانی نیز تعلیم می‌دادند. تعلم اطفال طبقات بالا، در منزل پدرشان به وسیله اشخاصی که برای این منظور مبلغی دریافت می‌دارند، صورت می‌پذیرد. تعلیم دختران در سنین بالا به دلیل نبود مکتب‌های عمومی برای آنها زیر نظر زن باسوادی به طور خصوصی انجام می‌گرفت» (واتسن، ۱۳۴۸: ۲۰-۲۱).

وظایف دانش‌آموختگان و امرار معاش معلمان

به دلیل حاکم نبودن ضوابط و مقررات ویژه بر مکتب‌خانه‌های قدیمی و اینکه مکتب‌دار خود را صاحب‌اختیار بچه‌ها می‌دانست، علاوه بر دریافت هدایا، و شهریه، مکتب به طرق گوناگون به استثماری آنان می‌پرداخت. این امر از خرید لوازم منزل تا انجام کلیه کارهای شخصی ملا را شامل می‌شد. هر مکتب، یک خلیفه داشت، که مکتب‌دار او را از میان بچه‌ها انتخاب می‌کرد. گاه خرید روزانه خانه مکتب‌دار نیز با

گزینش خلیفه به دوتن از شاگردان واگذار می‌شد. شاگردان بایستی با بادبزن، مکتب‌دار را باد بزنند، بویژه هنگامی که مکتب‌دار می‌خواهد دو نفر به این کار گماشته می‌شدند و اگر بیدار می‌شد و می‌دید کسی مشغول باد زدن او نیست، ممکن بود همه را تنبیه کند (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۸۴). ملا حق داشت هرگونه فرمان و دستوری را به شاگرد تحمیل بکند و از افتخارات شاگردان نیز آن بود که از ملا فرمان ببرد. از تکالیف شاگردان، جارو کردن دکان، یا اتاق مکتب‌خانه بود که باید به نوبت انجام می‌شد. اگر کوزه یا تغار آبخوری در مکتب‌خانه بود، می‌بایست آن را هر روز پر می‌کردند. همچنین باید میز کوچک و تشکچه پشتی معلم را هر روز صبح پاک و مرتب می‌کردند. در تابستان باید بادبزن به دست بگیرند بالای سرش بایستد و او را با بادبزن باد بزنند و در زمستان برایش منقل آتش کنند، یا از خانه ببرند. یا هر کدام، دو ساعت منقل او را به نانواپی سنگی ببرند و از آنجا برایش آتش بیاورند، سپس برایش چای درست کنند و قلیان چاق کنند و از او اطاعت کنند. برای خانه مکتب‌دار خرید کنند، کارهای شخصی خانوادش را مانند بردن بچه حمام و جارو کردن اتاق و شستن ظروف و... انجام دهند و هر کاری مطابق سن و قدرت خود بتواند انجام دهند. در هر مناسبتی برایش قند و تنباکو و غذای پخته از خانه ببرند. پس از اتمام هر درس، به تناسب وضع مالی پدر و مادر خود برایش انعام و خلعت و پیشکش‌های فراوانی ببرند و در صورت عقب افتادن مقرری، جبران مافات کنند.

«ملا باجی» نیز مانند ملای مرد، خرده‌فرمایشاتی داشت که بچه‌ها می‌بایست انجام می‌دادند. از نظافت کردن و آب آوردن و باد زدن گرفته تا جارو کردن حیاط و اتاق در روزهایی که نوبت ملا باجی بود. همچنین خرید کوچکی از قبیل: نان، سبزی، یخ، ذغال، پنیر، ماست و هر کاری که از دستشان برمی‌آمد. نگهداری بچه‌های ملا باجی (اگر بچه خردسال داشت) و جنباندن نونو یا گهواره بچه (اگر بچه شیرخوار داشت) و سر زدن به اجاق دیزی و غذا، شستن لباس‌های سبک و اگر اتاقش اجاره‌ای بود، انجام فرمان صاحبخانه و دیگر مستأجران افزون بر خدماتی بود که شاگردان باید انجام می‌دادند.

مکتب‌دارها مبالغی به عنوان شهریه و همچنین هدایایی به مناسب‌های گوناگون

دریافت می‌کردند (اعظام‌الوزراء ۱۳۴۹: ۵۷۷). در دوران قاجار در هر یک از عیدها، شاگردان می‌بایست برای مکتب‌دار نقل و نبات و شیرینی می‌بردند. اگر شاگرد چیزی نمی‌برد مکتب‌دار به بهانه اینکه درسش را خوب یاد نگرفته و یا کار خلافی از او سر زده است، او را به فلک یا چوب می‌بست. در عید نوروز معمولاً مکتب‌دار برای هر یک از شاگردان قطعه‌ای می‌نوشت و شاگردان باید پس از دریافت قطعه، برای او ارمغانی از پول و یا کالا می‌آوردند (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۸۴).

شهریه نقدی متفاوت بود. دکتر قاسم غنی در خاطرات خود، هزینه مکتب‌خانه را ماهی یکی دو قران ذکر کرده است (غنی، ۱۳۶۱: ۵۲). در جاهای دیگر، این مبلغ ده قران (ده ریال) برای مکتب‌خانه‌های اعیان و دو تا پنج قران هم برای مکتب‌خانه‌های عمومی بود (نجمی، ۱۳۶۸: ۱۹۶ - ۱۹۵). همان‌گونه که اشاره شد، ملاها و ملاباجی‌ها افزون بر موارد فوق معمولاً راه‌های دیگری برای گذراندن معاش داشتند. قرائت قرآن در مجالس، دریافت هزینه برای اداره مجالس درس و بحث خانگی و هفتگی خانواده‌ها، اداره روضه‌ها، مولودی‌ها، سفره‌های حضرت عباس، حضرت رقیه، بی‌بی‌نور، بی‌بی‌حور و بی‌بی‌شهربانو از راه‌های دیگر امرار معاش آنها بود. خواندن و نوشتن کاغذها یا نامه‌ها، معلوم کردن ساعت سعد و نحس برای مردم جهت انجام امور مهم، استخاره کردن، اذان گفتن برای نوزادان، دعا خواندن برای زایمان راحت زائو، شرکت در مراسم شب هفت و برگزاری چله خانگی برعهده ملاباجی‌ها بود که از هر کدام درآمدی کسب می‌کردند.

جمع‌بندی

همان‌طور که گذشت، نظام آموزش براساس مکتب‌خانه‌ای در شرایط نبود هرگونه آموزش رسمی و عمومی، یکی از راه‌های علم‌آموزی بود. به سبب پایین بودن سطح سواد عمومی و حتی سواد بسیاری از مکتب‌دارها، آموزش به سطوح پایین منحصر بود و البته به سبب اهمیت فراوان قرآن و لزوم آموختن آن، بزرگترین رسالت مکتب‌خانه‌ها یاد دادن قرائت قرآن به شیوه‌های مختلف و در رایج‌ترین شکل آن، هجی کردن بود.

آموزش کتابهای دیگر و حتی ریاضیات در ابتدایی‌ترین شکل در مکتب‌خانه‌ها متداول نبود. مکتب‌دارها نیز به طور سلیقه‌ای رفتار می‌کردند و سطح آموزشی در همه جا یکسان نبود. نظام مالی و حقوقی تعریف شده‌ای برای شیوه مذکور اندیشیده نشده بود و مکتب‌دار افزون بر دریافت‌هایی از خانواده شاگردان خود به دنبال راه‌های دیگر کسب درآمد بود. با وجود مطالب فوق نباید غافل بود در مقطعی از تاریخ ایران مکتب‌خانه‌ها عام‌ترین و رایج‌ترین شیوه آموزش بودند و جستجوی تأثیر آن در میان مردم و مبانی آموزشی که مستلزم نوشته دیگری است، روشنگر ابعاد چنین آموزشی خواهد بود.

منابع

- ۱- ارفع، رضا (ارفع‌الدوله)، ایران دیروز، خاطرات پرنس ارفع‌الدوله، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۵.
- ۲- اعظام الوزراء، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، تهران: ابوریحان، ۱۳۴۹.
- ۳- بروگش، هینریش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کردبچه، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷.
- ۴- بزرگ امید، ابوالحسن، از ماست که بر ماست، محتوی خاطرات و مشاهدات ابوالحسن بزرگ امید، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۵- بهرامی، عبدالله، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران از زمان ناصرالدین شاه تا آخر سلسله قاجار، تهران: سنایی، ۱۳۴۴.
- ۶- تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری و حمید شیرانی، تهران: سنایی، ۱۳۶۳.
- ۷- حسن بیگی، محمدرضا، تهران قدیم، تهران: ققنوس، ۱۳۶۶.
- ۸- حامدی، زهرا، تاریخچه تأسیس مدارس جدید (از عهد مظفرالدین شاه تا پایان دوران قاجاریه) تهران: پژوهشکده تاریخ مؤسسات مطالعات و تحقیقات فرهنگی

- وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۷۱.
- ۹- رضازاده ملک، رحیم، سوسمارالدوله، تهران: دنیا، ۱۳۵۴.
- ۱۰- رنه دالمانی، هانری، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵.
- ۱۱- شریعتی، علی، مکتب، تهران: انتشارات امام، بی تا.
- ۱۲- شهری، جعفر، ۱۳۶۹، تاریخ اجتماعی ایران در قرن سیزدهم، جلد ۴، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.
- ۱۳- طبری، احسان، فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران، تهران: بی تا، بی تا.
- ۱۴- ظهیرالدوله، علی بن محمدناصر، سفرنامه ظهیرالدوله همراه با مظفرالدین شاه به فرنگستان، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران: مستوفی ۱۳۷۱.
- ۱۵- غنی، قاسم، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی «زندگی من»، به کوشش قاسم غنی و سیروس غنی، تهران: آبان، ۱۳۶۱.
- ۱۶- فخرایی، ابراهیم، گیلان در جنبش مشروطیت، تهران: شرکت‌های جیمی، ۱۳۵۳.
- ۱۷- کتیرایی، محمود، از خشت تا خشت، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۸- کریمان، حسین، تهران در گذشته و حال، دانشگاه ملی ایران، تهران: ۱۳۵۵.
- ۱۹- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ۲۰- مراغه‌ای، زین‌العابدین، سیاحتنامه ابراهیم بیک یا بلای تعجب او؛ حواشی باقر مؤمنی، تهران: اندیشه، ۱۳۵۳.
- ۲۱- مستشارالدوله، صادق، خاطرات مستشارالدوله، به همت ایرج افشار، تهران: فردوس، ۱۳۶۱.
- ۲۲- مستوفی، عبدالله، شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: علمی، ۱۳۴۴.

- ۲۳- مشایخی، محمد، تاریخ تربیت معلم، تهران: خواجه، بی‌تا.
- ۲۴- ناطق، هما، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، تهران: خاوران، ۱۳۷۵.
- ۲۵- نجمی، ناصر، دارالخلافة تهران در یکصد سال پیش، تهران: ارغوان، ۱۳۶۸.
- ۲۶- واتسن، رابرت گرانت، تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۱۵، ترجمه عباسقلی آذری، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰.
- ۲۷- ویشارد، جان جی، بیست سال در ایران روایت زندگی در دوران سه پادشاه، ترجمه علی پیرنیا، تهران: نوین، ۱۳۶۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی